

نمایش در دو پرده برای کارگران

یاور

پرده ی اول

تماشاچیان که همه لباس فرم کارگری پوشیده اند وارد سالن می شوند در سالن بسته و نور از سالن حذف می شود.

از پشت پرده صدای وحشت زده ی جوانان ، زنان و دانشجویان که هر کدام به سویی در حال فرارند شنیده می شود. فریادهای اعتراض و صدای زنجیر تانک ها بر سنگفرش خیابان و شلیک های پیاپی.

پرده باز می شود.

صحنه :

(میدان تیان آن مین در پکن سکوت بر جایگاه نمایش، سایه می افکند. همه ی جایگاه خون و جسد است. دو ژنرال برای بررسی نتیجه سرکوب در صحنه حاضر می شوند از پشت سر آنها مرشد به صحنه می آید و درمیان جسد ها می ایستد. مرشد دو کف دست را به هم می زند):

مرشد:

- این ها که می بینید لایبدهمه سرمایه دار هستند که به نام دانشجو و جوان به میدان آمده اند و به دست نمایندگان کارگران-ارتش- سر به نیست شده اند!! بعله این سرنوشت همه ی سرمایه دارهاست!!!"

(مرشد با اشاره به ژنرال ها که با شکمی طبق مانند دستان را برکمر زده اند):

- این ژنرال ها را که می بینید پدیده هایی استثنایی هستی اند. چون همه کمونیست های سرمایه دارند ، همگی وارد بازار بورس و اقتصاد شده اند. نولیبرال های چینی که می گن همین برادرانند. (مرشد دست ها را به هم می کوبد.) بچه مرشد معجزه را می بینی

(برای دیدن بچه مرشد نگاهی این سویی و آن سو می کند)

مرشد:

- این سرمایه داران ضد سرمایه داری تا دیروز تنها یک حقوق بگیر ساختار مائونیستی بودند، ولی امروز می توانند در زمینه ی صنایع بزرگ تولیدی سرمایه گذاری کنند!! و ماشه ها را هم خوب می چکانند. بچه مرشد تو بگو با کدام سرمایه ؟

(دوباره برای دیدن بچه مرشد به اطراف می نگرد و بچه مرشد در حال بستن زیپ شلوارش از گوشه صحنه وارد می شود.)

- چرا دولت به یک نظامی که وظیفه ای غیراقتصادی دارد باید اعتبار مالی بدهد؟! بچه مرشد می بینی دنیا عوض شده ، همه چپ ها راست شده اند و سرمایه دار.

صدایی از میان تماشاچیان :

- شاید چینی ها نمی خواهند ، بلایی که سر شوروی آمد بر سر آنها هم بیاد.

صدایی دیگر:

- ارتش در مقابل کودتای یلتسین سکوت کرد. ولی وقتی نمایندگان پارلمان با کودتا مخالفت کردند، یلتسین و ارتش مجلس را به توپ بستند. همه ی هواداران دموکراسی جشن گرفتند. آن وقت سرمایه داری مافیایی روسیه با توپ و تانک دموکراسی را نهادینه کرد.

(صدای خنده چند نفر از تماشاچیان)

مرشد:

- در آن نمایش هم تماشاچیان طبقه ی کارگر بودند که بی تفاوت و تنها نظاره گر شده بودند. آهای بچه مرشد این چشم بادامی ها را که می بینی با وارد کردن ژنرال ها به بازار بورس و صنایع توانسته اند تضمینی عملی برای ادامه ی حاکمیت خود به دست بیارند.

بچه مرشد:

- پس لابد باید شعار ها عوض بشود و به جای "پرولتاریای جهان متحد شوید"، "ژنرال های جهان متحد شوید"، شعار اصلی بشود!

از میان تماشاچیان:

- این در همیشه بر این پاشنه نخواهد چرخید. ارتشی که بورس باز و بازاری بشود فکر کیسه ی خودشه.

صدای دیگری از تماشاچیان:

- ولی توی چین لاقل برای نیروی کار و رنج از کسی تست ایدئولوژی نمی گیرند.

(صدای زنجیر تانک ها که نزدیک تر می شود، چند تن از تماشاچیان را وادار به فرار می کند.)
پرده می افتد.

پرده ی دوم:

صحنه :

(فضای یک پالایشگاه یا پتروشیمی در حال ساخت و در منطقه ای مثل علسویه را تداعی می کند از برکت آلاینده های گازی هوایش آنقدر آلوده است که همیشه کوه ها و آسمان در فضای خاکستری از دیده ها پنهان است چند کارگر ، در محوطه ی باز روی خاک نشسته و در ظرف یکبار مصرف در حال خوردن ناهار هستند.)

کارگر اول(ضمن خوردن ناهار سمعک خود را جابجا می کند):

- به دلیل شدت آلودگی ، اداره بهداشت کشور خون اهدایی افرادی که ۶ ماه در این مکان کار یا سکونت داشته باشد را نمی پذیرد.

کارگر دوم (با رنگ پریده التهاب پوستی روی گردنش را با دستمالی خیس مرطوب می کند) :

- آس آنقدر شور شده که حتا خان هم فهمیده.

(کارگر سوم که به سختی سرفه می کند ظرفش را روی خاک گذاشته و سعی می کند به سرعت از صحنه خارج شود)

کارگر اول:

- باز هم حالش بد شده؟

کارگر دوم:

- آب و روغن قاطی کرده.

کارگر اول:

- چی رو چی کرده؟

کارگر سوم (در حالی که زیپ شلوارش را می بندد):

- دارن میان

کارگر اول:

- چي؟

کارگر دوم:

- مدیر او مدن

کارگر چهارم (عینکش را بر می دارد و با گوشه آستین از چشم ملتهب خود رطوبت می گیرد):

- پس شایعه نبوده ...

(دو نفر با شکم بزرگ و لباس رسمی وارد صحنه می شوند آن که شکمی بزرگ تر دارد ابتدا وارد می شود و آن دیگری که از پشت و آرام وارد شده در مقابل اولی خبردار می ایستد.)

مدیر اول :

- به سرعت این دستور را به همه ابلاغ کنید. همه ی کارگران بالای ۵۰ سال حتماً آنهایی که در تست ایندئولوژی هم با نمره ی خوب قبول شده اند، اخراجند. اگر در پروژه از یک خانواده دو نفر اشتغال دارند یکی از آنها اخراج است.

مدیر دوم (پاهای را محکم به هم می کوبد):

- چشم قربان ، بله قربان.

(کارگران از خوردن باز می مانند و در یک رفت و برگشت نور فقط مرشد و بچه مرشد روی صحنه اند مرشد دست ها را به هم می زند)

مرشد:

- بچه مرشد می بینی وضعیت را . این تو سری بدون دلیل و غیر قانونی را چه صبورانه تحمل می کنی اکثریت قاطع کارگران پروژه ای بعد از سالها کار، به دلیل عدم پرداخت بیمه شان توسط بخش خصوصی تازه مقدس پس از کاری حتماً بیش از ۳۰ سال، سوابق شان به حد نصاب بازنشستگی نمی رسد. همه ی این زحمتکشان دختران و پسرانی دارند که درحال تحصیل یا دم بخت هستند و چنان به فلاکت می افتند که گاهی با فروش کلیه هایشان مشکلاتشان را حل می کنند.

بچه مرشد (نگران اطراف را می پاید):

- خب لابد این هم حکمتی دارد. فقط باید شکرگزار بود. به هر حال اگر ثروتمندان هم ثروتمندند در این هم یک حکمتی هست. اعتراض به حکم خدا کفر است. (بین انگشت شصت و اشاره دست راست خود را گاز می گیرد و اطرافش را فوت می کند).

یک تماشاگر(از وسط جمعیت برمی خیزد):

- خفه شو تو هم سگ بخش خصوصی مقدس شدي.

مرشد: واقعا شما فکر مي کنيد غير از اينه؟

يك تماشاگر (از انتهاي سالن نمايش) :

- آهاي مرشد، وقتي هنوز خراقيان از پل نگذشته بود، بازوي کارگر را مي بوسيدند.

تماشاگري ديگر:

- ولي حالا هر روز يك بند از قانون کار را حذف مي کنند.

تماشاگري ديگرتر:

- يك روز ديگه کارگاه هاي زير ده نفر را از شمول قانون کار معاف مي کنند

تماشاگر زن:

- شاهکار آخرشون هم کار مزد منعطفه.

مرشد:

- چرا عصباني مي شويد؟ خر را هر چه بار ببرد، بارش مي کنند.

(چند شئي به سوي مرشد پرتاب و هرج و مرج در ميان تماشاگران معترض ايجاد مي شود مرشد در حالي که دست را سپر سر خود کرده تا اشيايي که به سويش پرتاب مي شود به سرش نخورد جلوي صحنه مي آيد)

مرشد:

- صدايتان را براي من بلند مي کنيد؟ مگه بعد از جنگ يواش يواش تعديل ساختاري و خصوصي سازي را جا نيانداختند؟ شما چه کار کرديد؟ اصلا مي دانستيد تعديل ساختاري چيست و خصوصي سازي چه معنايي دارد؟ هيچ تلاش کرديد اين واژه ها را بفهميد؟. طي اين دو دهه اين همه اخراجتان کردند و استخدام رسمي را حذف کردند غير از سکوت کاري کرديد؟ ولي حالا که آيينه روبرويتان گرفتيم فريادتان به آسمان برخاسته؟

بچه مرشد (نگران است و با سرعت خود را به مرشد مي رساند. و در گوش او مي گويد) :

- باز که جوگير شدي . شر درست نکن.

مرشد:

- بچه مرشد مگه اين تعديل ساختاري اقتصاد پيشنهاده امريکا نيست؟

بچه مرشد:

- صداشو درنيار کار مي ده دستمون ها.

مرشد:

- بچه مرشد آخه مگه نه اين که اجرائي پيشنهاده موسسات آمريکايي با شعار نه شرقي نه غربي در تضاده؟

بچه مرشد:

- اي بابا مرشد اون دوران مرده و رفته پي کارش. کسي يادش نيست نهار چي خورده.

مرشد:

- درسته حافظه تاريخي ما را با تحريف واقعيت ها و جلوي چشم خودمان کور کردند و ما آخ هم نگفتيم.

(تعدادي از تماشاچيان ضمن اعتراض از جاي خود بلند مي شوند و چند تن از آنان به روي صحنه مي پرند)

يکي از تماشاچيان :

- حرفه اي ترين هنرپيشه ها به صحنه آمدند.

مرشد دست هائيش را به هم مي زند و با صدای بلند:

- حق با اين کارگر است حرفه اي ترين بازيگران شماييد. وقتي براي کار بايد دروغ بگويي وقتي از کسي که متفري با تبسم اظهار ارادت مي کنی، وقتي از ترس محروم شدن از چنډر غاز يارانه ، خودسانسوري و تظاهر مي کنی، وقتي براي کار و تلاش در جهنم عسلويه بايد تست ايندولوژيکي بدهي و تازه به جاي يادگيري تکنولوژي بايد بروي رساله حفظ کنی وقتي با همه ي اين بدبختي ها به جاي قرار داد، بايد کاغذ سفيدي رو پيشاپيش امضاء کنی و بعد هم به راحتی آب خوردن بيکارت مي کنند و تو هنوز نقش آدم بي تفاوت را بازي مي کنی بازيگر بزرگي هستي و نقشي بازي مي کنی که از هيچ بازيگري بر نمی آيد بازيگران حرفه اي تاتر بزرگ اين زندگي نا بهنجار شما هستيد . شما که به جاي نقش تاريخي خودتون ...

از ميان تماشاچيان:

- بابا دست برداريد. هنر و بازيگري مال آدماي سيره . بگيد با اين گراني و بيکاري و فقر چه کنيم؟

تماشاچي ۶۵ ساله:

- من از سال ۴۸ رسماً مشغول به کار شدم.

کارگران روی صحنه:

- پس ۴۲ سال سابقه بیمه داری؟

کارگر ۶۵ ساله:

- نه فقط ۲۲ سال

کارگران روی صحنه:

- ۲۲ سال؟!؟!!

کارگر ۶۵ ساله:

- از همه بدتر هم در اداره ی کار و هم در تامین اجتماعی همه می دانند که همون ۲۲ سال هم بر اساس حداقل حقوق رد شده نه بر اساس حقوق واقعی

یک کارگر جوان:

- این دزدیه!

یکی از کارگران روی صحنه:

- بابا چشم بسته غیب گفتی!

یکی دیگر از کارگران روی صحنه:

- هیچ کدام از دولت های بعد از جنگ برای کارگران حقی قائل نبودند.

یک تماشاچی:

- حالا که چی؟

یکی از کارگران روی صحنه:

- با بند "ز" و معاف کردن کارگاه های زیر ده نفر از قانون کار و از همه بدتر با کارمزد منعطف، ما دیگر حقی نداریم.

کارگر دیگر:

- این حرف بی ربط است

کارگري ديگرتر:

- خيلي هم ربط دارد. تو متوجه نيستي.

کارگر ديگر:

- کي؟ من؟

بلچه مرشد با اشاره دست و رو به منبع نورِ صحنه به پرده اشاره مي کند.)

پرده مي افتد.

(اما پشت پرده بحث همچنان شنیده مي شود و همزمان صدای آژير به گوش مي رسد و باز صدای اعتراض و پاهای در حال فرار پرده ي اول)

۲۵ خرداد ۹۱